

Short Stories with Peter: Hoichi the Earless by Lafcadio Hearn (Abridged B1–B2 Level)

English learning resource · FA

Line-by-line · English + Persian

69 lines

Study task: Listen again and notice the expressions you studied.

Welcome to Short Stories with Peter from Your English Toolbox.

به Short Stories with Peter از Your English Toolbox خوش آمدید.

I am Peter.

من پیتر هستم.

Tonight, a blind musician will perform before a magnificent court that he cannot see.

امشب، نوازنده‌ای نابینا در برابر درباری باشکوه اجرا می‌کند که نمی‌تواند آن را ببیند.

But the sounds around him are hiding a terrible truth.

اما صداهای اطراف او حقیقتی هولناک را پنهان می‌کنند.

This Japanese ghost story was collected and retold by Lafcadio Hearn in Kwaidan, first published in 1904.

این داستان ارواح ژاپنی را لافکادیو هرن در کتاب «کوایدان» گردآوری و بازگویی کرد، کتابی که نخستین بار در سال ۱۹۰۴ منتشر شد.

Its original English title is The Story of Mimi-Nashi-Hoichi, often known as Hoichi the Earless.

عنوان اصلی انگلیسی آن The Story of Mimi-Nashi-Hoichi است و بیشتر با نام «هوئیچی بی‌گوش» شناخته می‌شود.

Centuries ago, the Heike clan lost a great sea battle at Dan-no-ura in Japan.

قرن‌ها پیش، خاندان هی که در دان‌نواورا در ژاپن نبرد دریایی بزرگی را باخت.

The young Emperor Antoku died with many members of his court, and people said their spirits still wandered the coast.

امپراتور جوان آنتوکو همراه بسیاری از درباریان‌ش جان باخت و مردم می‌گفتند ارواح‌شان هنوز در ساحل سرگردان‌اند.

Near their graves stood a Buddhist temple called Amidaji.

نزدیک آرامگاه‌هایشان معبدی بودایی به نام آمیداجی قرار داشت.

A blind young musician named Hoichi lived there under the care of a kind priest.

نوازنده‌ای جوان و نابینا به نام هوئیچی آنجا زیر سرپرستی کشیشی مهربان زندگی می‌کرد.

Hoichi played the biwa, a traditional Japanese lute, and nobody told the story of Dan-no-ura better.

هوئیچی بیوا، سازی زهی و سنتی ژاپنی، می‌نواخت و هیچ‌کس داستان دان‌نواورا را بهتر از او روایت نمی‌کرد.

One hot summer night, the priest was away, and Hoichi sat alone on the temple veranda.

یک شب گرم تابستانی، کشیش بیرون بود و هوئیچی تنها روی ایوان معبد نشست.



Near midnight, heavy footsteps crossed the garden and stopped in front of him.

نزدیک نیمه‌شب، صدای قدم‌هایی سنگین از باغ گذشت و جلوی او ایستاد.

Hoichi!

هوئیچی!

I am blind, so I cannot know who is calling me.

من نابینا هستم، پس نمی‌توانم بدانم چه کسی صدایم می‌زند.

There is nothing to fear.

چیزی برای ترسیدن نیست.

My lord has heard of your skill, so bring your biwa and come with me.

اربابم از مهارتت شنیده است، پس بیوایت را بردار و با من بیا.

The stranger sounded like an armed samurai, and his command was not easy to refuse.

صدای غریبه شبیه سامورایی مسلح بود و رد کردن فرمانش آسان نبود.

He guided Hoichi through a great gate and into what seemed to be an enormous palace.

او هوئیچی را از دروازه‌ای بزرگ عبور داد و به جایی برد که قصری عظیم به نظر می‌رسید.

Hoichi heard fine clothes rustling and noble voices speaking softly around him.

هوئیچی صدای خش‌خش لباس‌های فاخر و گفت‌وگوی آرام صداهای اشرافی را در اطرافش شنید.

Recite the battle of Dan-no-ura, for its sorrow is the deepest.

نبرد دان‌نواورا را روایت کن، زیرا اندوه آن از همه عمیق‌تر است.

Hoichi played until his biwa seemed to become the sea, the ships, and the clash of battle.

هوئیچی نواخت تا جایی که انگار بیوایش به دریا، کشتی‌ها و هیاهوی نبرد تبدیل شد.

When he described the death of the emperor and his people, the whole court cried out and wept.

وقتی مرگ امپراتور و همراهانش را توصیف کرد، تمام دربار فریاد کشید و گریست.

Our lord wishes you to return for six more nights.

ارباب ما می‌خواهد شش شب دیگر بازگردد.

You must keep these visits to yourself.

باید این دیدارها را پیش خودت نگه داری.

Hoichi returned before dawn, and the samurai came for him again the following night.

هوئیچی پیش از سپیده‌دم برگشت و سامورایی شب بعد دوباره به سراغش آمد.

When the priest discovered his absence, he became worried.

وقتی کشیش متوجه غیبت او شد، نگران شد.

Where have you been, my friend?

دوست من، کجا بودی؟



Please forgive me, but it was private business.

لطفا مرا ببخش، اما موضوعی خصوصی بود.

The answer did not sound like Hoichi, so the priest ordered two servants to follow him that night.

این پاسخ به هوئیچی نمی‌مانست، پس کشیش به دو خدمتکار دستور داد آن شب دنبالش بروند.

In the rain, they lost him on the road, but they heard furious music coming from the cemetery.

در باران، او را در راه گم کردند، اما موسیقی خشمگینی را شنیدند که از گورستان می‌آمد.

They found Hoichi sitting alone before Emperor Antoku's tomb.

هوئیچی را یافتند که تنها جلوی آرامگاه امپراتور آنتوکو نشسته بود.

Pale ghost lights burned above the graves, but there was no palace and no living audience.

نورهای کم‌رنگ و شبح‌وار بالای قبرها می‌سوختند، اما نه قصری در کار بود و نه شنونده‌ای زنده.

How dare you interrupt me before this noble court?

چطور جرئت می‌کنید اجرای مرا در برابر این دربار شریف قطع کنید؟

The servants carried him back, and the priest made him tell the whole story.

خدمتکاران او را برگرداندند و کشیش وادارش کرد تمام ماجرا را تعریف کند.

You were not in a palace, Hoichi.

هوئیچی، تو در قصر نبود.

You were sitting among the tombs of the dead.

تو میان قبرهای مردگان نشسته بود.

By obeying those spirits, you have fallen into their power.

با اطاعت از آن ارواح، زیر سلطه آن‌ها قرار گرفته‌ای.

Before sunset, the priest and his assistant covered Hoichi's body with the words of a holy Buddhist text.

پیش از غروب، کشیش و دستیارش بدن هوئیچی را با واژه‌های متنی مقدس بودایی پوشاندند.

The writing was meant to make every covered part of him invisible to the dead.

قرار بود نوشته هر بخش پوشیده‌شده از بدن او را از دید مردگان پنهان کند.

Whatever happens tonight, do not answer and do not move.

امشب هر اتفاقی افتاد، پاسخ نده و تکان نخور.

Hoichi sat on the veranda and waited in silence.

هوئیچی روی ایوان نشست و در سکوت منتظر ماند.

At last, the iron footsteps returned.

سرانجام صدای قدم‌های آهنین بازگشت.

Hoichi!

هوئیچی!



Hoichi held his breath and remained perfectly still.

هوئیچی نفسش را حبس کرد و کاملاً بی حرکت ماند.

Hoichi!

هوئیچی!

The samurai stepped closer, searching the darkness where the musician sat.

سامورایی نزدیکتر شد و در تاریکی، جایی را که نوازنده نشسته بود، جست و جو کرد.

The biwa is here, but I can see only two ears.

بیوا اینجاست، اما فقط دو گوش می بینم.

I will take them to my lord as proof that I found him.

آن ها را به عنوان مدرک پیدا کردنش نزد اربابم می برم.

An iron hand seized Hoichi's ears, and pain flashed through him.

دستی آهنین گوش های هوئیچی را گرفت و دردی شدید در وجودش پیچید.

He did not cry out, and the heavy footsteps finally disappeared.

فریاد نزد و سرانجام صدای قدم های سنگین ناپدید شد.

Before sunrise, the priest returned and found Hoichi badly injured but alive.

پیش از سپیده دم، کشیش بازگشت و هوئیچی را به شدت زخمی اما زنده یافت.

My poor friend, we covered your whole body with the holy text, but we left out your ears.

دوست بیچاره ام، تمام بدنت را با متن مقدس پوشانیدیم، اما گوش هایت را از قلم انداختیم.

Hoichi recovered, and the spirits never troubled him again.

هوئیچی بهبود یافت و ارواح دیگر هرگز مزاحمش نشدند.

The adventure made him famous, and people came from far away to hear him play.

این ماجرا او را مشهور کرد و مردم از راه های دور می آمدند تا نوازندگی اش را بشنوند.

From that time on, he was known as Mimi-Nashi-Hoichi, Hoichi the Earless.

از آن زمان به بعد، او را میمی ناشی هوئیچی، یعنی هوئیچی بی گوش، نامیدند.

To be taken in means to be deceived by something that seems real.

To be taken in یعنی فریب چیزی را خوردن که واقعی به نظر می رسد.

Hoichi is taken in by the sounds of a palace and a noble court.

هوئیچی فریب صداهای یک قصر و درباری اشرافی را می خورد.

To keep something to yourself means not to tell other people about it.

To keep something to yourself یعنی چیزی را به دیگران نگفتن.

The court lady orders Hoichi to keep his visits to himself.

بانوی دربار به هوئیچی دستور می دهد دیدارهایش را پیش خودش نگه دارد.



To hold your breath means to stop breathing briefly, often because you are afraid or waiting.

.....
یعنی برای مدتی کوتاه نفس نکشیدن، اغلب از ترس یا هنگام انتظار **To hold your breath**.

Hoichi holds his breath when the samurai calls his name.

.....
وقتی سامورایی نام هوئیچی را صدا می‌زند، او نفسش را حبس می‌کند.

To leave something out means to forget or choose not to include it.

.....
یعنی چیزی را فراموش کردن یا تصمیم گرفتن آن را نگنجانیم **To leave something out**.

The priest's assistant leaves out Hoichi's ears when writing the protective text.

.....
دستیار کشیش هنگام نوشتن متن محافظ، گوش‌های هوئیچی را از قلم می‌اندازد.

Whatever happens introduces an instruction that remains true in every possible situation.

.....
دستوری را معرفی می‌کند که در هر وضعیت ممکن همچنان برقرار است **Whatever happens**.

At what moment should Hoichi have realised that the palace was not real?

.....
هوئیچی در چه لحظه‌ای باید می‌فهمید که قصر واقعی نیست؟

You can find the complete transcript, translations in several languages, and a vocabulary guide on our website, yourenglishtoolbox.com.

.....
متن کامل، ترجمه به چند زبان و راهنمای واژگان را می‌توانید در وب‌سایت ما، yourenglishtoolbox.com، پیدا کنید.

There is a direct link to the episode page and all its resources in this episode description.

.....
در توضیحات این قسمت، پیوند مستقیمی به صفحه قسمت و همه منابع آن وجود دارد.

Thank you for listening.

.....
از شنیدن این قسمت سپاسگزارم.

